

جنگ اُکراین

(ضد احاله ی ۳)

پویان صادقی

سرمایه‌داری زمینه‌ی عام تمامی جنگ‌هاست. لیکن همه‌ی جنگ‌ها ذیل قانون عام لنینیستی «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» باید تبیین دقیق گشته تا دلالت نهایی آن‌ها هویدا گردد. اخذ از پیشی موضعی انسان‌گروانه و اومانیستی و استقرار در موضع جان زیبا، سهل‌ترین نگره و واکنشی‌ست علیه "جنگ" که پیشاپیش از انگاره‌های ایدئولوژیک روزمره‌ی بورژوازی و کدگذاری ناخودآگاه همیشه سیاسی ما توسط لیبرالیسم برمی‌خیزد. "پاسیفیسم" نامی‌ست که بدان در ادبیات کمونیستی نهاده‌اند.

از دیگر سو، در کنار این اومانیسم بورژوازی عمومیت‌یافته و هم‌بسته با آن، این عادت چپ لیبرال جهانی و هم‌زاد سرنگونی‌طلب ایرانی‌اش شده است که با احاله‌ی تمامی جنگ‌ها به "دو قطب جنگ‌افروز"، و با اطلاق "امپریالیسم‌ها" به دو طرف، کار خویش را ساده کند و در کنار امپریالیسم مستقر بایستد. رسوخ گفتمان‌های فانتزیک دموکراتیک و درونی‌سازی این گفتمان‌ها در طی دوره‌ی "پاکس آمریکانا" طبعاً دیگر جایی برای تدلیل و تعلیل کمونیستی و پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی برای آن‌ها باز نگذاشته است.^۱

موج حمایت‌های مالی و تسلیحاتی دول غربی از دولت زلنسکی ممزوج با نئونازی‌های دیار اُکراین^۲ به کنار، اعتراضات گسترده علیه حمله‌ی روسیه به اُکراین، درست برون‌ریزی بی‌واسطه و بی‌میان‌جی همان اومانیسم لیبرال-بورژوازی است که در زنجیره‌ی سیاسی-دلالتی وضعیت، تنها به سود امپریالیسم آمریکا و بازوی نظامی آن یعنی ناتو، انحنای می‌یابد و در واقع هم‌افزایی پشت‌جبهه‌ای برای جنگی‌ست که دلیل آن گسترش‌طلبی همان بازوی نظامی به سمت شرق تا مرزهای روسیه است.

^۱ در کنار انبوه مواضع احزاب، سازمان‌ها و اشخاص چپ خارجی و ایرانی که در تارنگاشت‌های فارسی‌زبان این روزها به‌طور معتناهی در دسترس‌اند، بنگرید به نوشته‌هایی چون «اصول کلی مواضع چپ رادیکال و ضد‌امپریالیست در زمینه‌ی جنگ اُکراین» از ژیلبر آشکار، «دفاع از اروپا به چه معناست؟» و «آیا تجاوز روسیه به اُکراین اجتناب‌ناپذیر بود؟» هر دو از اسلاوی ژبژک، «ملاحظاتی درباره‌ی رخ‌دادهای اُکراین» از دیوید هاروی، «حمله به اُکراین از منظر نوآم چامسکی، یک مصاحبه»، «روسیه و چپ» از استفان شالوم، «بحران اُکراین و دو امپریالیسم» و «اُکراین و امپریالیسم (پاسخ به پل میسون)» هر دو از الکس کالینیکوس

و ...

^۲ مقالات و گزارشات فراوانی در این خصوص نگاشته شده است. به عنوان یک نمونه‌ی خوب بنگرید به: «آیا نازیسم در اُکراین یک ادعاست؟» لوکاس لیروز د‌المیدا، منتشره در فضای مجازی.

البته، پارادوکسیکال است که امپریالیسم آمریکای به‌راستی پیش‌برنده‌ی آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در جهان، چه‌طور خود گسترش‌دهنده و حامی طالبان، داعش، نئونازی‌های اُکراین و بسیاری نمونه‌های دیگر در گذشته باشد. لیکن این خصلت لیبرالیسم است که چنین پدیده‌هایی را ابتدابه‌ساکن چون یک سمپتوم و سپس‌تر چون ابزاری برای پایش و بازتولید کلان‌ترش، برون می‌تراود.^۳ این هم خود لطیفه‌ایست ماحصل وضعیت که اعتراضات ضدّ جنگ اومانیستی شهرهای گوناگون جهان، درست در حمایت از نئونازی‌های اُکراین است که برگزار می‌شوند و در این لطیفه حقیقتیست برای آنان که با زرّادخانه‌ی مفهومی پرولتری می‌اندیشند.

برای عقل مرسوم که فاشیسم را ضدّیهود می‌پندارد نقیضه‌آمیز است که زلنسکی، پرزیدنت اُکراین، خود یک یهودی باشد. لیکن نئونازی‌های اُکراین ضدّیهود نیستند، بل که ضدّروس‌اند و دامنه‌ی عملیاتی آن نه کم‌تر از چیزی نیست که زیگانف، دبیر اول حزب کمونیست روسیه، آن را نسل‌کشی بخواند.

جنبش میدان سال ۲۰۱۴، که از سوی غالب چپ‌ها در آن مقطع چون انقلابی علیه الیگارشی پروروس تصویر شد و حمایت، هم‌اکنون دیگر اَظهرمن‌الشمس شده است که وهله‌ای از مسیری بوده است جهت گسترش به سوی مرزهای روسیه. پاسخ روسیه نیز پاسخ درخورد وضعیت است، همان‌گونه که سرکوب معترضین سبز در سال ۸۸ درخورد وضعیت بود و نیز هم تمامی فعل‌ها جهت حفظ دولت بشار اسد.

جنگ "بازیابی هژمونی" امپریالیسم و عملیات روسیه

تبیین چرایی و تبعات و نتایج حمله‌ی روسیه به اُکراین قطعاً برای شناخت خصلت‌ها و گرایش‌های زمانه و چگونگی پیش‌برد و انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی دلالت‌هایی تعیین‌کننده دارد. تکلیف تأسیس ثقل سیاسی با هدف تشکیل پرولتاریایی که واقف بر وظایف سیاسی‌اش، رسالت تاریخی بازاحداث تمدن کمونیستی را پیش‌برد، درست به‌مدد گذر صحیح و مداخله‌گرانه از چنین تنگه‌های خطیری، احراز می‌شود. پاسیفیسم به نظاره‌گری خیانت‌باری منجر می‌شود که پرولتاریا را به مسلخ خواهد برد. باشد که این‌بار نیز از خاکستر جهان ققنوس اکتبر کبیر دیگری به‌پرواز درآید؛ که باز هم جغد مینروای بلشویسم در شب افول هژمونیک به‌پرواز درآید.

^۳ این جمله از فون میزس، از ایدئولوگ‌های ارشد نئولیبرالیسم و جهان آزاد، بسیار نمونه‌نماست: «می‌توان انکار کرد که فاشیسم و تمام تکاپوهای دیکتاتورجوانه‌ی مشابه پر از نیت‌های خوبند و مداخله‌ی آن‌ها در این مقطع زمانی اروپا را نجات داده است. خدمتی که فاشیسم با این کار خود انجام داده است [یعنی نابودی کمونیست‌ها] در تاریخ جاودان خواهد ماند ... فاشیسم تنها چاره‌ای اضطراری برای این مقطع زمانی بود و اگر آن را چیزی بیش از این بدانیم مرتکب اشتباه فاجعه‌باری شده‌ایم.»

لغزش‌های زبانی این چند روزه‌ی بایدن را به‌خاطر آورید: «پوتین شاید با تانک‌هایش کیف را محاصره کند، اما هرگز نمی‌تواند دل مردم ایران را به‌دست آورد» یا «چه‌طور به‌جایی رسیدیم که می‌دانید، پوتین تصمیم می‌گیرد به روسیه حمله کند.» این جملات را به‌حساب اشتباه یک پیرمرد هشتادوچند ساله می‌گذارند. اما نیک که بنگریم این‌ها لکنتهای هژمونی امپریالیسم آمریکاست که از زبان رئیس‌جمهورش آدا می‌شود. حقیقت "ازجادرفته‌گی" منبعث از "افول هژمونی" است که چنین خود را می‌لغزاند و جملات کج‌ومعوج را می‌زایاند.

پیش‌ترها باز شده بود که در زمانه‌ی افول هژمونیک، جنگ‌هایی از سوی امپریالیسم آمریکا پیش برده می‌شود که بر آن نام "جنگ‌های بازیابی هژمونی" نهاده شد.^۴ بدین نمط و در این زمینه‌ی عام، حمله‌ی روسیه یک "جنگ ضدبازیابی هژمونی" پیش‌دستانه است.

سیکل‌های سینوسی فرگشت‌های امپریالیستی با گذر از دوره‌ی "رونق مادی" و "رونق مالیه‌گرایانه"، که دومی خود شروع "خزان هژمونی" است، وارد فاز "افول هژمونی" می‌شوند. بستر مادی این افول چیزی نیست الا گرایش نزولی نرخ سود از یک سو و نیز از کارافتادن الگوها و ترتیبات نهادی‌ای که سنخ امپریالیسم موجود جهت‌پایش کاپیتالیسم گلوبال تکوین داده بود، از سوی دیگر. بدین معنا که سطح رشد افقی و عمقی کاپیتالیسم در سطح جهانی به‌گونه‌ای پیش رفته است که ترتیبات و الگوهای قرن‌ی فی‌الحال موجود کفاف و بسندگی لازم را از دست داده و الزامات نوینی را می‌طلبد. این نزول نرخ سود و الزامات نوین از سطح افول اقتصادی امپریالیسم شروع شده و خود را از مراتب سیاسی و نظامی گذر می‌دهند. بدین معنا که هم‌آوردهای نوینی هژمونی امپریالیسم موجود را به‌چالش طلبیده و امپریالیسم ناگزیر است از اقداماتی جهت اعاده‌ی چیزی که دارد از دست می‌رود. این اقدامات "بازیابی هژمونی" طیف وسیعی از جدال‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی را دامن می‌زند که سطح نظامی‌اش "جنگ‌های بازیابی هژمونی" نامیده شد. عمل‌کرد امپریالیسم در این سطح و پاسخی که از سوی روسیه بدان داده شده است، ما را بدان می‌دارد که حمله‌ی روسیه را با نام صحیحش بخوانیم و آن را یک "جنگ ضدبازیابی هژمونی" بدانیم.

به قولی مضمونی از پوتین «آمریکا چه برخوردی خواهد کرد اگر ما موشک‌های خود را در مرزهایش با کانادا یا مکزیک مستقر نماییم؟» پرواضح است که این پیش‌روی گام‌به‌گام امپریالیسم آمریکا در طول سه دهه پس از سقوط دردناک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است که زمینه‌ی مادّی چنین یورشی را از سوی روسیه مهیا ساخته و پوتین با درپیش چشم‌داشتن نمونه‌هایی چون یوگسلاوی، عراق، سوریه، لیبی، افغانستان، از قراین پیداست که، خود را آماده‌ی مسیری ساخته که تا انتهایش پیش خواهد رفت.

^۴ سوریه و رنال پلیتیک کمونیستی، بابک پناهی و فرزانه عباسی، ص ۲۲۸ تا ۲۴۵، منتشره در فضای مجازی.

آنچه که در ظاهر امر جلوه می‌کند حمله‌ی ابرقدرت نظامی روسیه به کشور ضعیف‌تر اُکراین است. لیکن با پس‌زدن غبارها آنچه واضح می‌شود این است که اُکراین به منزله‌ی نوک نیزه‌ی امپریالیسم آمریکا عمل می‌کرد و لذا مسئله اصلاً حمله به خود اُکراین نیست. مسئله دقیقاً مواجهه‌ی روسیه با امپریالیسم آمریکا و بازوی نظامی‌اش یعنی ناتو است که به میان‌جی اُکراین دارد پیش می‌رود. چه آن‌که خود دولت فعلی اُکراین موجودیتش را مدیون کودتای امپریالیستی ۲۰۱۴ می‌داند و در ادامه طرز برخوردش با منطقه‌ی دنباس و عدم اجرایی کردن توافقات مینسک ۲ و تمایلش به عضویت در ناتو، همه و همه را طبق منویات و ذیل اغماض‌ها و یاری‌های امپریالیسم پیش برده است.

پرسشی که در این اثنا مطرح است این‌که: چرا اکنون؟ مگر روسیه‌ای که زمانی خود درخواست عضویت در ناتو را داشته است، سی سال نیست که با این مسئله‌ی گسترش به شرق ناتو، علی‌رغم قول‌وقرارهای زمان فروپاشی شوروی و تعهدات طرف‌های غربی، درگیر است؟ پاسخ را در همان خصلت ویژه‌ی زمانه و گرایش عمده‌ی آن باید جست: این بستر عام "افول هژمونیک" است که به روسیه رخصت چنین عملیاتی را در این سطح گسترده و با چشم‌اندازی حتا گسترده‌تر می‌دهد. اگر جهان به سیاق سابق بود و روال‌ها و گرایش‌ها هم‌چون گذشته بودند غیرممکن بود که شاهد چنین جنگی باشیم.

تبعات

محمد بن راشد آل مکتوم، حاکم دبی، در توثیتی پیامی را به جهان عرب ارسال کرد: «جهان در حال گذر از تغییرات بزرگ است و موازنه‌های جدید و ائتلاف‌های دشوار. آیا وقت آن نرسیده است که اعراب به یک‌دیگر نزدیک شوند، همکاری کنند و توافق نمایند تا وزنی داشته باشند و نظر و جای‌گاهی در تاریخ جدید که هم‌اینک در حال ساخته‌شدن است.» یعنی دیگر برای رأس این شیخ‌نشین هم معلوم شده است که جهانی در حال فروریزش و چیزی در حال جابه‌جاشدن است.

جنگ اُکراین تشدید این فروریزش و تسریع جابه‌جایی و تعمیق آشوب است؛ نشانه‌ی نظامی‌شدن فرآیند افول هژمونیک است و دلالت بر آن دارد که زمین‌پس ما با جهانی میلیتاریزه‌شده‌تر مواجه خواهیم بود که در آن دول بورژوازی به سوی ائتلاف‌ها و اتحادها و بلوک‌بندی‌های نظامی مشخص با هم حرکت خواهند کرد. صدراعظم سوسیال‌دموکرات آلمان، اولاف شولتس، وقتی در سخنرانی‌اش در پارلمان آلمان تغییرات اساسی در سیاست

دفاعی و خارجی آلمان را اعلام کرد و گفت که بودجه‌ی دفاعی آلمان صد میلیارد یورو افزایش می‌یابد^۵، از هم‌اکنون گام در چنین مسیری نهاده است.^۶

نیز، پس از خروج شکست‌آمیز امپریالیسم آمریکا از افغانستان، از آن‌جا که جنگ اُکراین و شکستش در آن به معنای جنگ غرب و شکست غرب در آن است، گفتمان گلوبالیسم و لیبرال‌دموکراسی ضربه‌ای کاری دریافت کرده است که این امر موجب رشد راست افراطی و احزاب سیاسی ضدگلوبالیست در این کشورها خواهد گشت و این خود اضطرار میلیتاریزه‌ترشدن این کشورها را دوجندان خواهد کرد. پس گرایش به سمت اولتراراست‌گرایی، ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم علی‌الحساب چیزی است که زین‌پس متواتر شاهد خواهیم بود. این چنین وضعیتی، گفتمان‌های گلوبالیستی را پس خواهد راند و ایدئولوگ‌ها و جریان‌های گلوبالیست را رفته‌رفته در صحنه‌ی سیاست جهانی تا اطلاع ثانوی و تا زمان برآمدن امپریالیسم هژمون جهان‌گستری دیگر، بلاموضوع خواهد کرد.

این از سکه‌افتادن ایدئولوژی گلوبالیستی و لیبرال‌دموکراسی و این ترک‌برداشتن جامعه‌ی مدنی در سطوح ملی و جهانی، قطعاً پیامد عمده‌ی دیگری نیز خواهد داشت: جا برای پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی و پراتیک کمونیستی هرچه‌بیش‌تر باز می‌شود. این مکر هگلی تاریخ است که از آستین روسیه در جنگ اُکراین به‌درآمده تا تشدید و تسریع و تعمیق سازد فرآیندی را که ساختاراً جهان سرمایه از آن گریزی ندارد و یک کمونیست خوش‌آمدگوی آن است. به قولی از مائو در زیر آسمان هیچ‌چیز سر جای خودش نیست و این عالی‌ست.

انسداد ساختار و امکان کمونیسم در اُکراین

تسخیر قدرت سیاسی نه محصول فرآیند تکامل‌گرایانه و خطی رشد جنبش کارگری است که هم‌چون میوه‌ای رسیده چیده شود، بل که هم‌چون امکانی‌ست حاصل گپ و انسدادی ساختاری در وضعیت سرمایه‌دارانه که در پیش‌خوان تاریخ طلیعه می‌کند و می‌بایست با پراتیک طبقاتی‌بلشویکی بالفعل گردد.

^۵ تیتز خبر: «صدراعظم آلمان: شاهد یک چرخش دوران هستیم»، دویچه وله فارسی. در همین سخن‌رانی بود که وی چنین گفت: «ما در مقام دموکرات و اروپایی در کنار شما اُکراینی‌ها و در طرف صحیح تاریخ ایستاده‌ایم.»

^۶ تحلیل که غایب باشد، ضابطه‌مندی ذات و پدیدار که تبیین نشود، لاجرم این نظریه‌ی توطئه است که رخ می‌نماید. یعنی ذات ساختارمند جای خود را به آبردیگری بزرگ، حال در این‌جا توطئه‌های امپریالیسم آمریکا، تفویض می‌کند. بنگرید به نوشته‌های «قدرت‌گیری طالبان، بشارت‌های بی‌شاهد و انگاره‌ی افول آمریکا» از مصطفی زمانی و «ریشه‌ها و پیامدهای جنگ اُکراین» از مرتضا یگانه، که هر دو در تارنگاشت همت منتشر شده‌اند. در نوشته‌ی اولی خروج آمریکا نه شکست آمریکا بل که توطئه‌ای برای درگیرکردن روسیه و چین و ایران در یک غائله‌ی امنیتی تصویر شده است و در دومی نیز این توطئه‌ی آمریکاست که به قصد فروش میعانات گازی و ... روسیه را به دام پهن جنگ اُکراین کشانده است. به‌طور مثال نوشته‌ی ایرج فرزاد، «مهندسی تصاویر در پس بحران آمریکا»، نیز نوشته‌ای‌ست شبیه همان دومی.

پوتین در سخنانش برای آغاز عملیات ویژه در اُکراین چنین گفت: «مردم اُکراین با ما هم‌خون هستند و با ما پیوند خانوادگی دارند. اُکراین را لنین پایه‌گذاری کرد اما امروز برخی از آن‌ها مجسمه‌های لنین را می‌شکنند و به این کار کمونیسم‌زدایی می‌گویند. روسیه آماده است به اُکراین نشان دهد که کمونیسم‌زدایی واقعی چیست.» گذشته از این منظور پوتین که کمونیسم‌زدایی واقعی، در زدودن کار لنین یعنی تأسیس اُکراین است، در گفته‌ی وی وهله‌ای حقیقی نهفته است و آن این‌که واقعاً پدر بنیان‌گذار دولت‌مملت مدرن اُکراین لنین بلشویک و کمونیست است که به‌هیچ نحوی از آنجا قابل تقلیل به شمایی در خورد پرفرنس‌های کاپیتالیستی نیست. درست از سر همین اضطرار و از سر همین عدم امکان تقلیل است که اُکراین به‌منزله‌ی دولت‌ملمتی کاپیتالیستی ناگزیر است از چنگ‌زدن به سیما و شمایی دیگر از پدر بنیان‌گذار که فی‌الغور آن را در سیمای استپان باندرا می‌یابد. پس فاشیسم اُکراین برآمده از ضرورت‌های سیاسی بنیادین و پایه‌ای تأسیس موجودیتی سرمایه‌دارانه به نام اُکراین است و روند انکشافش خیلی ارتباطی به روند کلاسیک انکشاف فاشیستی در گذشته ندارد و هم از این‌روست که این فاشیسم ضدروس است و شبیه نیاکانش به‌غایت ضدکمونیست.^۷

پس اگر قرار بر دوام کاپیتالیسم در اُکراین باشد، فاشیسم اُکراینی نیز برقرار خواهد بود و این دقیقاً همان انسداد ساختاری‌ای است که از یک سمت روسیه با آن مواجه است و از سوی دیگر ایالات متحده‌ی آمریکا که، با درک غربی و قوای دماغی امپریالیستی‌اش، اتفاقاً از آن حمایت می‌کند. پس مخمسه‌ی اصلی در اُکراین این نیست که اُکراین پروروس باشد یا پروآمریکا. مخمسه‌ی اصلی در اُکراین این است که دولت یا فاشیستی است و پروآمریکا و یا کمونیستی است که اجباراً پوتین باید به آن تن دردهد. چه تا اطلاع ثانوی و تا دقیقه‌ی تکوین جهان پس‌آمریکایی، که خود بازه‌ایست چند دهه‌ای، روسیه پاسخی به این مخمسه ندارد.^۸ پس انسدادی ساختاری در وضعیت کمونیسم را به‌مثابه امکان در شرایط اُکراین تعبیه کرده است.

پوتین چه با الحاق اُکراین و چه با به‌روی‌کارآوردن دولتی پیرو در آن (به‌عنوان محتمل‌ترین گزینه)، با جنبش زیرزمینی و مسلح فاشیستی مواجه خواهد بود که به‌طور مستمر توسط غرب حمایت مالی و تسلیحاتی و اطلاعاتی خواهد شد. پس این انسداد ساختاری وضعیت^۹ محدودیتی را بر دولت کاپیتالیستی روسیه روا می‌دارد که تا دقیقه‌ی بعدی بهتر است که به یک موجودیت کمونیستی رضا دهد تا این‌که در یک جنگ دراز زیرزمینی درگیر شود. از قضا از سر همین درک است که ارتش پوتین دستور تیر در صورت دست‌گیری برای اعضای گردان‌های فاشیست و

^۷ این چنین است که به‌محض پیروزی کودتای میدان حزب کمونیست اُکراین، که در آخرین انتخابات پیش از کودتا نزدیک به ۴ میلیون رأی آورده بود، غیرقانونی اعلام می‌شود و این چنین است که نئونازی‌ها چنین هیستری‌ای را به مجسمه‌های لنین از خود بروز می‌دادند.

^۸ در اینجا خود وضعیت انحراف گرایلو در نوشته‌ی ابتدایی‌اش، «در موقف نام‌عام» را نشان می‌دهد. این اجبار بر روی کمونیست‌ها نیست که فعلاً باید با پوتین و محور مقاومت کنار بیایند، اتفاقاً این اجبار بر روی پوتین است که فعلاً باید با کمونیست‌ها کنار بیاید.

نه اعضای ارتش اُکراین دارد. لیکن منبعث از احتجاج پیشین فاشیسم چیزیست که از خاک اُکراین سرمایه‌دارانه گله‌گله خواهد رویید که می‌تواند دودمان پوتین را بر باد دهد.

پس از آن‌چه رفت، این قاعده‌ی عام که جغد مینروای بلشویسم در شب افول هژمونیک به‌پرواز درمی‌آید، دست‌برقضا در وضعیت خاص اُکراین بدل به امکانی واقعی شده است و این مسیر مبارزه‌ی طبقاتی و پراتیک کمونیست‌های آن دیار است که می‌تواند این بالقوه‌گی و امکان را بدل به فعلیت بکند یا نکند. تا این‌جای کار و آن‌چه از قراین و اخبار پیداست این است که بد پیش نرفته‌اند و موش کور تاریخ زیر زمینی که بر رویش تانک‌های روسی پیش می‌روند دارد نقبی می‌زند که در آن گردان‌های کمونیست ضدنئونازی‌ها و ضدناتو آمدورفت می‌کنند.